



Short Stories of the Month

داستان‌های کوتاه ماه

مهر

عنوان و نام پدیدآور: داستان‌های کوتاه ماه مهر = Short Stories of the Month: September • مؤلف: انتشارات اوارد
ترجمه: الناز اسماعیلی • ویراستار: آزاده سیفی • مشخصات نشر: تهران: خانه کاغذی، ۱۴۰۳ • مشخصات ظاهری: ۳۶ ص: مصور
(رنگی): ۱۷ × ۲۴ س م • شابک: ۶۷-۲-۵۶۶۶-۶۲۲-۹۷۸ • وضعیت فهرست نویسی: فیپا • یادداشت: زبان: فارسی - انگلیسی.
یادداشت: کتاب حاضر ترجمه‌ی بخشی از کتاب «365 bedtime stories» است.

یادداشت: گروه سنی: ۸+ • موضوع: داستان‌های کوتاه انگلیسی Short stories, English

شناسه افزوده: اسماعیلی، الناز، ۱۳۶۲ • مترجم شناسه افزوده: انتشارات اوارد

رده بندی دیویی: ۹۱۴/۸۲۳ د ا • شماره کتابشناسی ملی: ۹۸۸۸۹۴۷

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ناشر: خانه‌ی کاغذی

مدیرمسئول: الناز اسماعیلی

عنوان کتاب: داستان‌های کوتاه ماه مهر

از کتاب 365 Bedtime Stories

مؤلف: انتشارات اوارد award

ترجمه: الناز اسماعیلی

قطع: وزیری. چاپ: سیمرغ. صحافی: تابش

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه - چاپ اول ۱۴۰۴

شابک: ۶۷-۲-۵۶۶۶-۶۲۲-۹۷۸





Kite Flying

Dad bounded into the kitchen, clearly looking very happy. "What's up, Joe?" he asked his son, who was staring grumpily into his cereal bowl.

"The wind!" It had kept Joe awake all night and he was tired. "Isn't it great?" said Dad as he ran out of the room. Joe was confused. Dad quickly returned and, with a grin, he dumped what looked like a pile of rubbish on the table. "Let's make a kite!" he grinned.

Joe was very excited. He'd never had a kite before!

Using string and sticks, tape and paper, they cut and stuck, wrapped and tied until finally it was ready.

They were soon outside flying their kite, which swooped and soared in the sky. Joe hoped it would be windy again the next day, too!

بادبادک بازی



پدر، با شوق و ذوق وارد آشپزخانه شد و به وضوح خیلی خوشحال به نظر می رسید.
از پسرش پرسید: «چه شده، جو؟» او که با اخم به کاسه‌ی غلاتش خیره شده بود جواب داد: «باد!» تمام شب جو را بیدار نگه داشته بود و حسابی خسته بود. پدر با هیجان گفت: «عالی است!» و از اتاق بیرون دوید. جو گیج شده بود. پدر به سرعت برگشت و با لبخند، چیزی شبیه به یک توده خرت و پرت را روی میز گذاشت.
او با ذوق گفت: «بیا یک بادبادک بسازیم!»

جو خیلی هیجان زده شد. او تا به حال بادبادک

نداشت! با استفاده از نخ و چوب، چسب و کاغذ، بُریدند و چسباندند، پیچیدند و گره زدند تا بالاخره بادبادک

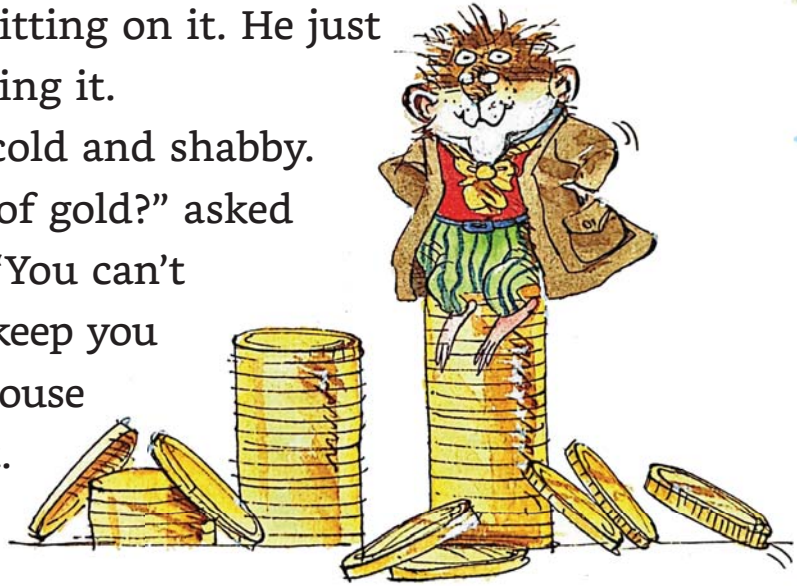
آماده شد. آن‌ها خیلی زود بیرون بودند و بادبادکشان را به پرواز درآوردند که بالا و پایین می رفت و در آسمان اوج می گرفت. جو امیدوار بود که فردای آن روز هم باد بوزد!



Mr Mouse's Gold

Mr Mouse liked gold. He liked how it looked and how it felt. He liked sitting on it. He just didn't like spending it.

His home was cold and shabby. "What's the use of gold?" asked the other mice. "You can't eat it. It doesn't keep you warm." But Mr Mouse liked to look at it.



Then, one winter's day, he saw a family of tiny **shrews*** shivering in the snow.

Mr Mouse looked at them. He looked at his gold. Then he opened his door wide and smiled.

"Come in," he said. "My gold coins will buy the perfect home for you."

طلاي آقای موش



آقای موش، طلا را دوست داشت. او ظاهر و حس آن را دوست داشت. دوست داشت روی آن بنشیند. فقط از خرج کردنش خوشش نمی آمد. خانه اش سرد و کهنه بود.

بقیه ی موش ها می پرسیدند: «طلا چه فایده ای دارد؟ نه می شود آن را خورد و نه تو را گرم نگه می دارد.» اما آقای موش فقط دوست داشت به آن نگاه کند.

تا این که یک روز زمستانی، او خانواده ای از موش ریزه های کوچک را دید که در برف از سرما می لرزیدند. آقای موش نگاهی به آن ها انداخت. بعد به طلايش نگاه کرد. سپس در خانه اش را باز کرد و لبخند زد. او گفت: «بیایید داخل. سکه های طلاي من، خانه ای عالی برایتان می خرد.»

*واژه ی shrew به جانوری کوچک و شبیه به موش اشاره دارد. با پوزه ای باریک و دُمی کوتاه.